



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: مفاهیم
موضوع جزئی: مفهوم غایت - کلام محقق خراسانی - کلام محقق حایری
سال سیزدهم
تاریخ: ۱۸ مهر ۱۴۰۰
مصادف با: ۳ ربیع الاول ۱۴۴۳
جلسه: ۷

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

مفهوم غایت

تا کنون درباره دو مفهوم شرط و وصف بحث کردیم. در مورد مفهوم غایت دو بحث وجود دارد:

بحث اول: اینکه آیا غایت داخل در مغیبا می‌باشد یا از آن خارج است. این بحث در حقیقت یک بحث منطوقی است، یعنی نزاعی

است در ناحیه منطوق که آیا غایت داخل در مغیبا است یا خیر؟ یعنی حکم مذکور در قضیه شامل غایت می‌شود یا خیر؟

بحث دوم: آیا حکمی که در منطوق ثابت شده (اعم از اینکه غایت داخل در مغیبا باشد یا نباشد) نسبت به ما بعد الغایه نیز ثابت

است یا خیر؟ این یک بحث مفهومی است. پس نزاع در باب مفهوم غایت در حقیقت معنایش این است که آیا حکم قضیه منطوقیه

نسبت به ما بعد الغایه منتفی است یا خیر؟

این بحث در هر دو نتیجه‌ای که ما از بحث اول می‌گیریم جریان دارد. اگر گفتیم غایت داخل در مغیبا است، طبیعتاً نزاع در مسئله

مفهوم را نسبت به ما بعد الغایه مطرح می‌کنیم، اگر گفتیم غایت خارج از مغیبا است، قهراً خود غایت و ما بعد الغایه هر دو محل

بحث واقع می‌شوند که آیا حکمی که مشتمل بر غایت است آیا نسبت به خود غایت و ما بعد الغایه، منتفی می‌شود یا خیر؟ پس

معنای نزاع در باب مفهوم غایت در حقیقت این است که آیا حکم نسبت به خود غایت یا ما بعد الغایه منتفی است یا خیر؟

این دو بحث در این مقام مطرح می‌شود. طبیعتاً چون بحث ما از مفهوم است ابتدا این بحث را مطرح می‌کنیم، یعنی بحث از انتفاء یا

عدم انتفاء حکم نسبت به ما بعد الغایه. آنگاه بحث از دخول غایت در مغیبا بحثی است که بعداً متعرض آن خواهیم شد.

اقوال در مسئله

در باب مفهوم غایت سه قول در مسئله وجود دارد:

قول اول: قول مشهور (به مشهور نسبت داده شده) که غایت دلالت بر مفهوم دارد.

قول دوم: قول گروهی از جمله سید مرتضی^۱ و شیخ طوسی^۲ است. ایشان معتقدند که غایت مفهوم ندارد.

^۱ ذریعه، ج ۱، ص ۴۰۷.

^۲ عده، ج ۲، ص ۴۷۸.

قول سوم: متعلق به محقق خراسانی است که البته از ناحیه بعضی از شاگردان ایشان از جمله محقق نایینی^۱ و محقق اصفهانی^۲ نیز مورد پذیرش قرار گرفته است.

ابتدا تفصیلی که محقق خراسانی در این مقام ذکر کردند را بیان می‌کنیم و سپس برخی از توجیهاتی که برای کلام محقق خراسانی بیان شده را بیان می‌کنیم و بعد به بررسی کلام ایشان می‌پردازیم.

کلام محقق خراسانی

محقق خراسانی بین دو نوع از قضایای غایبه تفصیل داده است. ایشان می‌گویند قضایای غایبه بر دو قسم هستند:

قسم اول: در برخی از قضایای غایبه، غایت قید خود حکم است، مثلاً وقتی گفته می‌شود «کل شیء طاهر، حتی تعلم انه قدر» یا «کل شیء حلال، حتی تعرف انه حرام بعینه» و کلمه «حتی» در آن به کار رفته، حکم وضعی حلیت و طهارت مغیا شده به غایت علم به قذارت یا معرفه الحرام. در این موارد ایشان معتقد است قضیه مفهوم دارد.

دلیلی که ایشان برای این مطلب بیان می‌کند، انسباق عرفی مفهوم از این نوع از قضایا است. یعنی عرف وقتی با این قضایا مواجه می‌شود، می‌گوید حکم تا حدی است که در این قضیه بیان شده. در قضیه «کل شیء طاهر حتی تعلم قدر» طهارت تا زمانی است که علم به قذارت حاصل شود، وقتی که علم به قذارت پیدا شد، حکم به حلیت منتفی می‌شود، لذا بعد از تحقق علم به قذارت دیگر حکم به طهارت ثابت نیست و این معنای مفهوم است و همینطور در قضیه «کل شیء حلال، حتی تعرف انه حرام بعینه» حکم به حلیت تا زمانی است که علم به حرمت پیدا شود و وقتی که علم به حرمت پیدا شد حکم به حلیت منتفی می‌شود، عمده دلیلی که ایشان در این قسم از قضایا ذکر کردند، فهم عرف و انسباق عرفی از چنین قضایایی است.

قسم دوم: در برخی از قضایای غایبه غایت قید موضوع است مثلاً وقتی گفته می‌شود «سر من البصره الی الکوفه» اینجا «الی الکوفه» که غایت «سیر» است قید موضوع است نه حکم، اینجا اصل حکم لزوم سیر مغیا به غایت نیست بلکه آنچه مغیا به غایت شده است موضوع است و فرق دارد با قضیه «کل شیء طاهر حتی تعلم انه قدر»، در قضایایی که غایت قید موضوع است، این مثل قضایای وصفیه می‌ماند، در قضایای وصفیه گفته شد که مفهوم ندارد، منتهی اینکه گفتیم قضیه وصفیه مفهوم ندارد، معنایش این نیست که وصف هیچ مدخلیتی در حکم ندارد، بلکه دخالت دارد اما فرق است بین دخالت تام و تأثیر تام و دخالت فی الجمله؛ مفهوم وقتی ثابت است که دخالت تام باشد، یعنی این قضیه دلالت کند بر علیت منحصره وصف برای ثبوت حکم، یعنی این وصف دخالت دارد در ثبوت حکم و دخالت آن نیز به نحو علیت است و علیت آن نیز منحصره است. اگر اینچنین باشد، آن وقت قضیه دلالت بر انتفاء مع الانتفاء می‌کند ولی اگر دلالت بر علیت منحصره نداشته باشد، قهراً دلالت بر انتفاء عند الانتفاء نمی‌کند و در جایی که غایت قید موضوع باشد، چنین مطلبی استفاده نمی‌شود. وقتی می‌گویند «سر من البصره الی الکوفه» نمی‌خواهد بگوید تمام علت «سیر» مسئله «کوفه» است، یعنی به نحوی که این قید شود که اگر منتفی شد اصل حکم و لزوم سیر نیز منتفی شود، سیری که منتهای آن کوفه نباشد، نمی‌توانیم بگوییم دیگر واجب نیست، زیرا مسئله «انتهای الی الکوفه» علت منحصره «سیر» نبوده است بنابراین این قسم از قضایا مفهوم ندارد.

^۱ فوائد الاصول، ج ۱، ص ۵۰۴

^۲ نهایه الاصول، ج ۲، ص ۴۳۹

پس ملاحظه کردید که به نظر محقق خراسانی ما دو قسم قضیه غائبه داریم؛ یک قسم از قضایای غائبه مفهوم ندارد و یک قسم دیگر از آنها مفهوم دارد. این محصل تفصیلی است محقق خراسانی در این مقام بیان کردند.

نظیر همین مطلبی که محقق خراسانی گفتند را محقق نایینی و محقق اصفهانی با یک تفاوتی در تعبیر ذکر کردند. در این میان محقق حایری موسسه حوزه در توجیه فرمایش محقق خراسانی و تفصیلی که ایشان در این مسئله دادند مطلبی فرموده که البته بعد از مدتی از آن رجوع و عدول کرده و مطلب دیگری را فرموده که باید هر دو بیان محقق حایری را در این مقام ذکر و بعد کلام ایشان و محقق خراسانی را بررسی کنیم.

کلام محقق حایری در توجیه نظر محقق خراسانی

محقق حایری می فرماید: اینکه محقق خراسانی فرموده اگر ما غایت را، غایت حکم قرار دهیم، دلالت بر مفهوم دارد، به این دلیل است که حکم یا همان هیئت «افعل» دلالت بر طلب می کند، یا به تعبیر دیگر مفاد هیئت «افعل» انشاء حقیقت طلب است و حقیقت طلب یک معنای کلی است. درست است که معنای انشایی یک معنای حرفی است ولی معانی حرفیه همانطور که قبلا هم گفته شد به نظر محقق خراسانی هم وضعشان عام است و هم موضوع له آنها و هم مستعمل فیه آنها، منتهی موارد استعمالش با هم فرق دارد، پس معنای حکم یا هیئت افعل که یک معنی حرفی است، در حقیقت یک معنای کلی و عام دارد، با هیئت «افعل» طلب جزئی انشاء نمی شود. اگر گفتیم حکم عبارت از یک معنای کلی است، وقتی غایت به عنوان قید حکم قرار داده می شود، این غایت، غایت آن معنی کلی است و غایت حقیقت طلب است، یعنی حقیقة الطلب و معنای کلی طلب اگر مغیا به غایت شد، قهرا با انتفاء قید و غایت، حکم نیز منتفی می شود، اگر گفتیم مثلا «اکرم زیدا الی الغروب» و اینجا «الی الغروب» را قید برای «اکرام» قرار دادیم کانه این کلی و طبیعی طلب اکرام مقید شده به این قید. اگر کلی طلب مقید به این غایت شده باشد، طبیعتا با انتفاء با این قید و غایت، حکم نیز منتفی می شود و الا چه وجهی دارد که این قید اساسا در کلام بیان شود، وقتی می گوید «اکرم زیدا الی الغروب» و ما می گوئیم «اکرم» و هیئت «اکرم» یک معنای کلی دارد و مقید شده به «الی الغروب» طبیعتا بعد از غایت دیگر این حکم ثابت نیست. لذا لازمه اینکه غایت را قید حکم بدانیم و حکم را دارای یک معنای عام و کلی بدانیم این است که مفهوم ثابت شود، مفهوم معنایش چیست؟ «انتفاء عند الانتفاء» یعنی «انتفاء حکم عند انتفاء الغایه» اینجا وقتی قید منتفی می شود مقید نیز منتفی می شود و مقید نیز کلی طلب و حکم بوده.

بله اگر در باب وضع و موضوع له ملتزم به مبنای مشهور شویم و بگوئیم معنا و مفاد هیئت یک معنای جزئی است، چنانچه مشهور معتقد هستند، (مشهور می گویند: وضع در هیئات عام و موضوع له خاص است، وقتی می گوئیم خاص است، یعنی مفاد هیئت یک طلب جزئی است، قهرا با تقیید این معنای جزئی به این قید و انتفاء آن قید، این معنای جزئی و طلب جزئی منتفی می شود، اما آیا با انتفاء طلب جزئی سنخ حکم و اصل وجوب «اکرام» منتفی می شود؟ قبلا گفتیم که در باب مفاهیم، نزاع در این است که آیا سنخ الحکم عند انتفاء القید، منتفی می شود یا خیر؟ اگر گفتیم موضوع له هیئات خاص است، یک معنای جزئی است، طبیعتا اگر قید این معنای جزئی منتفی شد، یعنی شخص این طلب جزئی با انتفاء قید منتفی می شود، اما ملازمه ای بین انتفاء طلب جزئی و انتفاء کلی طلب و حقیقت طلب وجود ندارد. حال اگر غایت را غایت موضوع قرار دهیم، طبیعتا دیگر ارتباطی با حکم ندارد، اساسا اگر قید

منتفی شود، به هیچ وجه دلالت نمی‌کند بر انتفاء الحکم بعد الغایه، این ربطی به معنای هیئت «افعل» ندارد تا بخواهیم بگوییم با انتفاء قید این منتفی می‌شود.^۱

عدول محقق حایری از نظر خود

محقق حایری پاورقی‌ها و حواشی‌هایی نسبت به این کتاب دارند که بعضا مشتمل بر برخی توضیحات و توجیحات و حتی تغییر رأی و نظر ایشان است. ایشان این کتاب را ظاهر در زمانی که در عراق بودند تألیف کردند و بعد در ایران که این مباحث را مطرح کردند و بحث‌های اصولی را کرارا متعرض شدند گاهی نظرات تازه‌ای برای ایشان پدید می‌آمد که آنها را به عنوان حاشیه ذیل کتاب در مرقوم فرمودند، از جمله مواردی که حاشیه دارند و تغییر دادند نظرشان را و در پاورقی اضافه کردند در کتاب درر الفوائد (صفحه ۲۰۴) این موضوع است که از نظر قبلی عدول کردند. آنچه که در پاورقی درر الفوائد فرمودند همان نظری است که برخی مبنی بر نفی مفهوم غایت به طور کلی اختیار کردند.

به هر حال ایشان این تفصیل را کنار گذاشته و به طور کلی می‌گویند غایت مفهوم ندارد، چه غایت قید برای حکم باشد، چه قید برای موضوع. حال این مطلب را نیز همین جا اشاره می‌کنم، اگر چه این کلام به عنوان دلیل قول به عدم مفهوم مطلقا است زیرا گفتیم برخی قائل به عدم وجود مفهوم مطلقا شده اند بر خلاف آنچه که به مشهور نسبت داده شده که معتقدند که غایت مفهوم دارد و حکمی که در قضیه منطوقیه بیان شده است دلالت می‌کند بر انتفاء حکم نسبت به ما بعد الغایه یا خود غایه و ما بعد الغایه بنا بر اختلافی که در اینجا وجود دارد که آیا غایت داخل در مغیا هست یا خیر؟

محقق حایری ادعا می‌کنند که غایت اساسا مفهوم ندارد، لا دلالة لها مطلقا. ایشان طبق یک بیان علتی برای این ادعا ذکر کرده و بنا بر نوشته پاورقی وجه دیگری را برای آن بیان می‌کنند.

در بیان امام خمینی (ره) طلب و اینکه یک انسان خواسته‌ای از دیگری داشته باشد، به حسب واقع ناشی از یک سبب است، انسان بدون سبب در خواست و طلب از کسی نمی‌کند، حال ممکن است این سبب و علت طلب خودش را در قضیه بیان کند یا ممکن است بیان نکند. اینطور نیست که حتما سبب واقعی طلب یک شخص از دیگری و امرکننده به دیگری در قضیه ذکر شود و چون اینچنین است نمی‌توانیم بگوییم آنچه در قضیه ذکر می‌شود، علت منحصره حکم است، زیرا قضیه دلالت بر حصر علت و سبب در آنچه که در قضیه ذکر شده نمی‌کند، لذا اگر آن سبب منتفی شود معلوم نیست که حکم نیز منتفی شود. عمده این است که بتوانیم دلالت قضیه منطوقیه را بر حصر بپذیریم. ایشان می‌گویند: «ما ذکرنا فی المتن غیر وجیه لأن طلب المعلول لعلة لا اطلاق له بالنسبه الی غیر موردها و ان کان لا تقییدهما ایضا»؛ واقعه این است که حتی اگر قیدی هم ذکر نشود، نمی‌دانیم چه چیزی باعث شده که این طلب محقق شده؟ پس ایشان ادعا می‌کنند که دلالت بر حصر نمی‌کند و چون دلالت بر حصر و انحصار سبب در این قید ندارد، بنابراین نمی‌توانیم مفهوم از آن استفاده کنیم.

محقق حایری در پاورقی می‌گویند: فرض کنید کسی ابتدا دستوری صادر کند و به دیگری بگوید: «اجلس من الصبح الی الزوال»؛ تو از صبح تا زوال خورشید باید اینجا بنشینی، این ظاهرش این است که وجوب جلوس مقید شده به زوال خورشید، یا مغیا شده به این غایت. اگر قائل به مفهوم شویم معنای این سخن این است که بعد از زوال جلوس واجب نیست، «انتفاء الحکم عند انتفاء

^۱ درر الفوائد، ص ۲۰۴.

الغایه» حال اگر همین گویند برای بار دوم دستور دیگری دهد و بگوید: «و إن جاء زید فاجلس من الزوال الی الغروب» اول گفته تا ظهر بنشین، از صبح تا ظهر باید بنشین، معنایش این است که ما بعد از زوال دیگر واجب نیست، حال اگر دستور دهد که اگر زید آمد از زوال تا غروب نیز بنشین، اگر قائل به مفهوم شویم، معنایش این است که این جمله دوم منافی با جمله اول است و اینها بینشان تنافی است و مخالف با ظاهر جمله اول است. اینجا در حکم اول و طلب اول، دستور را معلل به یک علت نکرده، فرموده: «اجلس من الصبح الی الزوال» و هیچ علتی برای آن نگفته، در دستور دوم علت آورده، علت حکمش را بیان کرده، اگر قرار بود جمله غائیه و قضیه غائیه مفهوم داشته باشد، باید این دستور دوم و جمله دوم مخالف با ظاهر جمله اول می‌بود. گفتیم بدون علت و سبب که هیچ متکلم عاقل و حکیمی دستور نمی‌دهد. در دستور اول حتما یک علتی بوده منتهی علتش را بیان نکرده، اما در دستور دوم علت حکم را بیان کرده است. ما با رجوع به وجدان خودمان می‌بینیم بین این دو دستور هیچ منافاتی وجود ندارد و تعارضی بین آنها جود ندارد، در حالیکه اگر دستور اول و قضیه اول داری مفهوم بود، اینجا باید بین اینها تعارض پیدا می‌شد، در حالیکه بیننا و بین وجداننا، بین این دو طلب و دستور هیچ معارضه‌ای نیست، یعنی بین مفهوم دستور اول که ما بعد از زوال جلوس واجب نیست با منطوق دستور دوم که معنایش این است که بعد از زوال، جلوس واجب است، مع ذلک تعارضی بین اینها وجود ندارد و این کشف از این می‌کند که اساسا دستور اول و طلب اول و قضیه اول مفهوم ندارد، لذا به طور کلی ملتزم می‌شویم به عدم المفهوم و فرقی هم در این جهت بین جایی که غایت، قید حکم باشد یا قید موضوع باشد نمی‌کند.^۱

نظر محقق خراسانی و توجیه محقق حایری نسبت به این بیان و نیز عدول ایشان از این بیان را ملاحظه کردید. محقق حایری ابتدا توجیه کرد کلام محقق خراسانی را مبنی بر تفصیل بین دو قسم از قضایای غائیه که در جایی که غایت قید حکم باشد مفهوم دارد اما درجایی که غایت قید موضوع باشد مفهوم ندارد و بعد عدول ایشان را از این نظر و اینکه معتقد شد که غایت اساسا مفهوم ندارد که دلیلشان را نیز ملاحظه فرمودید.

حال می‌خواهیم ببینیم آیا این تفصیل محقق خراسانی درست است که دلیل و بیان ایشان را ملاحظه کردید، چه به نحوی که خود محقق خراسانی فرمودند، چه به نحوی که محقق حایری فرمودند، بالاخره اینها هر کدام یک وجه و بیانی است. عرض کردیم محقق نایینی و اصفهانی نیز توجیهاتی بیان کردند که روحشان یک چیز است و یک تفاوتی بین تعابیر ایشان وجود دارد. مشهور نیز به طور کلی قائلند که اینجا به طور کلی مفهوم ثابت است، چه قید موضوع باشد و چه قید حکم و در مقابل نیز عده‌ای مطلقا منکر شده‌اند که یک دلیل و وجهش در کلام محقق حایری بعد از عدولشان از توجیه کلام محقق خراسانی ذکر شد.

بحث جلسه آینده

بررسی کلام محقق خراسانی و محقق حایری و حق در مسئله.

«والحمد لله رب العالمین»

^۱ درر الفوائد، ص ۲۰۴ و ۲۰۵.